

## پیشگفتار

مردم روشن شده است که صندوق بین‌المللی پول و نهادهای مشابه بین‌المللی، چیزی به جز شعبه‌ی نظام مالی و سیاست‌گذاری خزانهداری آمریکا و امپریالیسم جهانی نیست. صندوق بین‌المللی پول هم اینک، آمریکا و کشورهای بزرگ سرمایه‌داری را به «ملی‌کردن» ارکان بیمار اقتصاد، تشویق می‌کند! این همان نهادی است که در کنار سایر سازمان‌های مالی نظام جهانی سرمایه‌داری، دولت‌های کشورهای «عقب‌افتاده» را با استفاده از انواع گوناگون ابزارهای فشار اقتصادی - سیاسی به «تعدیل اقتصادی» و «خصوصی سازی» وادار می‌ساخت!

بی‌شک ژرفای این بحران به پهنه و عرصه‌ی اجتماعی و ساختارهای سیاسی حفظ نظم کهن نیز دامن گسترده است؛ تصوّر افشای روزانه‌ی فساد گسترده‌ی مالی و رسوایی نمایندگان «مادر پارلمان»های جهان، تا پیش از بحران اخیر امکان نداشت. آن‌هم توسط روزنامه‌ی «دیلی تلگراف» که از دیرینه‌ترین و محافظه‌کارترین نشریه‌های جهان سرمایه‌داری است. این نشریه یکی از ستون‌های اصلی هیأت حاکمه‌ی بریتانیا به شمار می‌آید. پرسیدنی است که چرا نشریه‌ای که تمام کوشش خود را برای حفظ مناسبات جهان سرمایه‌داری و مشروعیت پارلمانتاریسم به کار می‌بست، به ناگهان پیشتاز مبارزه با فساد نمایندگان منتخب در پارلمان می‌شود؟

اکنون فاش شده است که افشای رسوایی نمایندگان پارلمان، بدون همکاری افسران سابق نیروهای ویژه‌ی اس‌ا‌س امکان‌پذیر نبوده است. در واقع، دُم خروس نیروهای امنیتی و اطلاعاتی بریتانیا در تحقیقات این روزنامه به روشنی آشکار شده است. رنگ باختن اعتماد اکثر مردم به دمکراسی بورژوازی در «مادر پارلمان»های جهان، ادامه‌ی طبیعی عدم اعتماد به نظام مالی و اقتصادی در بیشتر کشورهای جهان سرمایه‌داری است. درهم‌فروریزی پنداربافی مردم نسبت به نظام سرمایه‌داری، همه‌ی کارگزاران دستگاه‌های تولید فکری و عقیدتی را برای مشروع جلوه‌دادن «دولت» و جامعه‌ی طبقاتی به تحرک واداشته است؛ از جمله اسقف اعظم کلیسای پروتستان بریتانیا نگران پسرلرزه‌های بحران اقتصادی است. وی هشدار می‌دهد که افشاگری دیگر بس است و فتیله‌ها را پایین بکشید. این همان اسقفی است که در سال گذشته ناچار به اعتراف این نکته شد که درباره‌ی تحلیل بحران اقتصادی، تاریخ نشان داد که حق با کارل مارکس بوده است! دیوید کامرون رهبر حزب محافظه‌کار بریتانیا

فصل‌نامه‌ی «سامان نو» کمی دیرتر از زمان اعلام شده منتشر شد. دلیل اصلی این دیرکرد ویرایش نوشتارها و ترجمه‌های متعدد و پرحجمی است که دریافت شده و نسبت به توانایی‌ها و هم‌چنین مشکل‌هایی که برای برخی از اعضای هیأت تحریریه‌ی موقت پیش آمد، امکان انتشار به موقع شماره‌ی ۸ «سامان نو» - که ویژه‌ی بهار ۱۳۸۸ بود - فراهم نشد. از این‌رو، تصمیم گرفتیم هر دو شماره‌ی بهار و تابستان ۱۳۸۸ را یک‌جا منتشر سازیم.

دستاندرکاران و همکاران «سامان نو» پیش از این پیش‌بینی کرده بودند که پس از دوره‌ای کار، به بازنگری در امور و تجربه‌ی کار مشترک و در صورت لزوم به دگرسان کردن ساختار ویرایش این نشریه روی خواهند آورد. موفقیت نسبی و استقبال خوانندگان، پیوستن همکاران جدید و افزایش حجم کار، چنین راهکاری را در برنامه‌ی کوتاه مدت «سامان نو» ضروری کرده است.

افزون براین، با وجود کوشش‌های ارزنده‌ای که برای تبیین همه‌جانبه و تشریح علمی بحران کنونی نظام سرمایه‌داری در عرصه‌ی جهانی جنبش سوسیالیستی انجام می‌گیرد، «سامان نو» تلاش ورزیده که مهم‌ترین آنها را در اختیار خواننده‌ی فارسی زبان بگذارد؛ اما شتاب بحران جهان سرمایه‌داری آن‌چنان گسترده است که تهیه‌ی یک یا چند نوشتار پژوهشی روزآمد که دربرگیرنده‌ی گستردگی و ژرفای این بحران باشد، با دشواری روبرو است. بخشی از انتشار دیر هنگام «سامان نو» نیز به این امر بستگی دارد.

\* \* \*

در شماره‌های پیشین، به گوشه‌ی کوچکی از پیش‌زمینه‌های بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری اشاره شد. افشای گسترده‌ی ماهیت دوگانه‌ی نهادهای جهان سرمایه‌داری نیز از جمله پی‌آمدهای بحران اخیر است. برای مثال، صندوق بین‌المللی پول (آی ام اف) که در ظاهر به عنوان یکی از نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی وابسته به سازمان ملل معرفی می‌شد اکنون نقاب از چهره‌اش افتاده است؛ دیگر برای عموم



نیز معترف است که مردم دیگر به «دولت» به چشم متفق نگاه نمی‌کنند، بلکه آن را «دشمن» خود می‌بینند. اما پرسیدنی است که چرا روزنامه‌های وابسته به دستگاه حاکمه، این چنین بی پروا به افشای رسوایی‌های مالی پرداخته‌اند؟

گفتنی است که میلیاردر معروف «آرد کونراد بلک»، مالک پیشین نشریه‌ی دیلی تلگراف، هم‌اکنون به خاطر فساد مالی چند ده میلیون دلاری در کشور آمریکا زندانی است!

بی‌تردید، سازوکار دموکراسی صوری بورژوازی و عدم نظارت دایمی بر کارکرد نمایندگان پارلمان، سبب‌ساز جلوه‌ای از انحطاط سیاسی و فساد اداری و مالی در جامعه‌ی بورژوازی است. این یکی از جنبه‌های مهم انتقاد «دموکراسی مستقیم و بلاواسطه» و جنبش سوسیالیسم از پایین علیه دموکراسی پارلمان‌تاریستی است.

البته، سال‌هاست که نظریه‌پردازان طبقه‌ی حاکم، بحران ژرف مناسبات نظام سرمایه‌داری را دست‌مزد‌های بالای (!) طبقه‌ی کارگر، به ویژه کارگران مهاجر ارزیابی می‌کنند. با آشکارشدن بحران ژرف اخیر، این دسته از نظریه‌پردازان، ناکارآمدی برخی از بورس‌بازان، بانک‌داران و کارفرمایان را نیز مقصر جلوه می‌دهند. آنها با هوش‌تر از این هستند که بن‌مایه‌ی ساختار نظام سرمایه‌داری را به چالش بکشند. بدین‌سان، برای انحراف افکار عمومی، نمایندگان پارلمان را به خاطر حیف و میل مالیات‌های دریافت‌شده از مردم، عامل وضعیت بد اقتصادی معرفی می‌کنند! البته این نکته که هزاران میلیارد دلار از مالیات‌های گرفته شده از همین مردم که برای نجات بانک‌ها و شرکت‌های کلان مالی، اقتصادی و تولیدی، هزینه شده است، پرسشی نیست که روزنامه‌نگاران اخلاق‌گرا و ایدئولوگ‌های منزله‌طلب را مشغول کند. بی‌شک، دیلی تلگراف و دستگاه‌های تولید فکری نظام سرمایه‌داری، تمام تلاش خود را به کار می‌بندند که با بهره‌وری از ترفندهای پوپولیستی، اینگونه وانمود شود که این بحران ارتباطی با روابط درونی کار و سرمایه و ماهیت مناسبات سرمایه‌داری ندارد.

ژرفای بحران اقتصادی، پی‌آمدهای دیگری نیز داشته است. واکنش گسترده و پرشور کارگران، دانشجویان و مردم نیز جامعه‌ی جهانی را به تحرک واداشته است. طی چند ماه گذشته کارگران و دانشجویان در سراسر جهان دست به سازماندهی اعتصاب و اعتراض‌های گسترده‌ای زده‌اند که طی چند سال گذشته کم‌نظیر بوده است. بحران اقتصادی و مبارزه‌های اخیر مردم سبب شده است تا حکومت‌های چهار کشور

اروپای شرقی تغییر کند. پس از مبارزه‌های مردم یونان، در کشورهای ایتالیا و اسپانیا نیز گزارش‌های گروگان‌گیری «کارفرمایان» توسط کارگران، خبرساز اعتراض‌ها و اعتصاب‌های رسانه‌های گروهی شده است. در مصر بیش از یک میلیون ونیم نفر از کارگران، کارکنان، هنرمندان و... شاغل در کارخانه‌ها و موسسه‌های دولتی علیه سیاست‌های اقتصادی، و به ویژه، خصوصی‌سازی دولت آن کشور اعتصاب کردند.

کارگران فرانسوی نیز کارفرمایان و صاحبان صنایعی که واحدهای تولیدی و صنعتی را تعطیل کرده‌اند، گروگان می‌گیرند. جالب این است که حکومت فرانسه قادر به تأمین «امنیت شغلی» کارگران و مردم فرانسه نیست و حتا به سختی می‌تواند «امنیت جانی» سرمایه‌داران و کارفرمایان حامی خود را تضمین کند، اما اعلام می‌کند که برای «حفظ امنیت» امارات متحده‌ی عربی و شیوخ فاسد آن، به ایجاد پایگاه نظامی در خلیج فارس اقدام خواهد کرد!

سیاست‌های پوپولیستی و دوگانه‌ی اوباما نیز در آمریکا رنگ باخته است. او در کارزار انتخاباتی‌اش سعی داشت تا چهره‌ی متفاوتی نسبت به جنگ‌افروزی و نظامی‌گری آمریکا نشان دهد. ولی هنگامی که به قدرت رسید، بودجه‌ی تسلیحات نظامی آمریکا را افزایش داد. اوباما نرخ بودجه‌ی نظامی آمریکا را برای ده سال آینده به طور چشمگیری افزایش داده است که حتا از دوران ریاست جمهوری جورج بوش نیز بیشتر است.

رئیس‌جمهور جدید آمریکا تمام کوشش خود را به کار بسته است تا با یاری همه‌ی هیأت حاکمه‌ی آمریکا از کیسه‌ی چند صد میلیارد دلاری مالیاتی مردم، اقتصاد بیمار آن کشور را از بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری نجات دهد. اما تلاش‌های او و هیأت حاکمه‌ی ناکارآمد آمریکا تا کنون اثری نداشته است؛ کافی است که به گزارش‌ها و نمودارهای منتشرشده‌ی اقتصادی چندماه گذشته نیم‌نگاهی انداخته شود تا گوشه‌ای از ژرفای بحران این کشور نمایان گردد.\*

پس از ورشکستگی نهادهای کلان مالی، هم‌اکنون شاهد ورشکستگی یکی از بزرگترین واحدهای تولیدی و صنعتی آمریکا و جهان هستیم. به رغم تلاش‌های دولت آمریکا برای نجات صنایع «افتخارآمیز» اتومبیل‌سازی آمریکا، سرانجام جنرال موتورز اعلام ورشکستگی کرد و سایر شرکت‌های کلان آن کشور نیز در معرض خطر ورشکستگی قرار دارند. بی‌شک، بیشترین زیان پی‌آمدهای بحران سرمایه‌داری آمریکا نصیب طبقه‌ی کارگر و مردم زحمتکش شده است؛ آمار رسمی بیکاران تا ماه آوریل امسال نزدیک به ۱۴ میلیون نفر شده است. اما میزان واقعی



بیکاران به مراتب بیشتر است. آن دسته از نظریه‌پردازان آمریکایی که مدعی هستند که با انتخاب یک سیاه‌پوست به ریاست جمهوری علایم نژادپرستی و نابرابری اجتماعی رو به نابودی گذاشته شده، در برابر گسترش نابرابری نژادی درون طبقه‌ی کارگر خاموش‌اند؛ میزان بیکاری در میان کارگران سیاه‌پوست (۱۵ درصد) نسبت به کارگران سفیدپوست (۹/۴ درصد)

تقریباً دو برابر شده و روزانه روبه افزایش است و...

\* \* \*

ایدئولوگ‌های نظم موجود سرمایه‌داری، یک بار دیگر برای انحراف افکار عمومی جهان از ماهیت واقعی مناسبات سرمایه‌داری، به تقویت نیروهای واپس‌گرای نژادپرست و مذهبی روی آورده‌اند؛ از یک سو، زمزمه‌ی دعوت رهبران فاشیست حزب ملی بریتانیا را به گاردن پارتی کاخ سلطنتی و به میزبانی ملکه الیزابت را سر می‌دهند؛ تریبون رایگان در اختیارشان می‌گذارند و به ویژه، بر روی جنازه حزب‌های سوسیال-دمکرات اروپایی در شیپور ملی‌گرایی می‌دمند و کارگران مهاجر و پناهندگان سیاسی را مقصر جلوه می‌دهند. کامیابی پیروزی نیروهای راست‌گرا و فاشیست در انتخابات اخیر پارلمان اتحادیه‌ی اروپا در انگلستان، هلند، لهستان و... بیش از هر چیز نشان از پوسیدگی جسد «سوسیال‌دمکراسی» و گنبدی‌سازی سازوکار «بازار آزاد نئولیبرالیسم» دارد؛ در این راستا «نیک گریفین»، رهبر فاشیست و «سکولار» حزب ملی بریتانیا، به مانند شهردار فاشیست رم، پیشنهاد کرده است که قایق‌های پناهندگان و مهاجران آفریقایی و آسیایی را باید در روی آب‌های دریای مدیترانه سوراخ کرد تا پایشان به اروپای «متمدن» نرسد! بی شک توصیه شاعر نامدار لیبرال و «سکولار»، تی. اس. الیوت هنوز در «مهد تمدن» فراموش نشده است: «اگر شما به خدا باور ندارید (و او یک خدای حسود است)، پس احترام خود را به هیتلر و استالین ابراز کنید».

\* \* \*

از سوی دیگر، بنیادگرایان مذهبی مسلمان، یهودی، مسیحی و هندو در

**به طور کلی ادغام مذهب در دولت با نظام سرمایه‌داری سازگار نیست. به فرض، اگر هم روزی این ادغام به خاطر ضرورت سرکوب انقلاب لازم بود، دستکم یک ربع قرن است که روحانیت شیعه می‌بایست از دردست داشتن قدرت حکومتی کناره می‌گرفت. اما روحانیت شیعه بدون خشونت و به طور متمدنانه (!) حاضر به واگذاری مسئولیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و انتقال نظارت بر نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی به سیاستمداران «متعارف» بورژوا نبود و نیست؛**

سرتاسر جهان، به ویژه آفریقای شمالی، خاورمیانه، آسیای میانه و جنوبی با برجسته‌کردن فروپاشی ارزش‌های لیبرالی و سوسیال‌دمکراتیک به توجیه «ارزش»‌های واپس‌گرای مذهبی و جمع‌آوری نیرو می‌پردازند. بی‌جهت نیست که «حسین» اوباما در ترکیه بر طبل بنیادگرایی مذهبی می‌کوبد و ناگهان به یاد اجداد مسلمان پرافتخار خود می‌افتد و چیزی نمانده بود

که در عربستان و مصر به رکوع برود و نماز جماعت بخواند!

انتشار «سامان نو ۸» هم‌زمان با دهمین دوره‌ی انتخابات برای تعیین ریاست جمهوری اسلامی در ایران است. بی‌شک، شرکت در شوهایی انتخاباتی و مشروعیت بخشیدن به نظام حاکم در ایران درست نیست. حکومتی که نه تنها «جمهوری» نبوده و نیست بلکه فقط متکی بر بختک «شورای نگهبان»، «ولایت فقیه»، «سپاه پاسداران» و ده‌ها ساختار سرکوب و نظارت روحانیت شیعه توانسته است که حکومت کند. در این دوره از انتخابات، نامزدهای دست‌چین‌شده‌ی حکومت ایران از هر ترغیبی برای کشاندن مردم به پای صندوق آرا کوتاهی نکردند؛ شعبده‌بازی توزیع سیب زمینی رایگان به راه انداختند، و یا به تقلید از نمایش‌های کارزارهای انتخاباتی غرب، دست در دست «همسران» محجبه‌ی خود وعده‌ی برابری و آزادی برای زنان می‌دهند؛ تراژدی تاریخی - اجتماعی ستم جنسی بر زنان، در دست نامزدهای دست‌چین شده‌ی «جمهوری اسلامی» به شکل نمایش کم‌دی همسران در «زندان حجاب» کاندیداها درآمد است! اما جالب‌تر از کارناوال انتخاباتی رژیم حاکم، انتشار بیانیه‌های تحریم فردی و جمعی برخی از گروه‌های به اصطلاح «اپوزیسیون» است که هنگامی که در مسند قدرت نشسته بودند و یا نیروی اجتماعی تأثیرگذاری را در اختیار داشتند، خود به سرکوب حقوق دمکراتیک مردم می‌پرداختند! برخی از این «تحریم‌کنندگان» از بدو پیدایش فرقه و گروه خود تنها یک «پیشوا» داشته‌اند و هرگز حتی یک کنگره‌ی دمکراتیک برای انتخاب مجدد همان پیشوای دایمی نیز برگزار نکرده‌اند! از آن بدتر، برخی «روشنفکران» دین‌باور و یا «سوسیالیست»



تحریم‌کننده‌اند که در گذشته‌های دور خود را سکولار یا چپ می‌پنداشتند و اکنون فقط به عدم وجود آزادی در «انتخابات» معترض‌اند! اما، همین افراد به خیل هوادارن قزاق خودکامه‌ی بنیان‌گذار سلطنت پهلوی پیوسته‌اند! شوخی تلخ تاریخ این است که این عده شیفته‌ی لیبرالیسم در غرب نیز هستند! همان نظام «آزاد» لیبرالی که در ایران، شیلی، اندونزی، پاکستان، ترکیه، یونان، کنگو و... با زور سرنیزه ده‌ها کودتا سامان داده است.

\* \* \*

## پس از اعلام نتایج انتخابات

### ایران به پا خاست!

هزار نفر از مردمی که پس از پایان یافتن مناظره‌های تلویزیونی به خیابان‌ها سرازیر می‌شدند و تا پاسی از شب به نفع این یا آن نامزد برگزیده‌ی نظام به بحث، شعار، گُرگُری، رقص و آواز می‌پرداختند، با شگفتی ناظران، از سوی سرمداران حکومت تحمل می‌شد. سران حکومت برای «دمکراتیک» جلوه‌دادن ماهیت خودکامه‌ی «جمهوری» اسلامی، این تجمع‌های «چندشبهه»ی خیابانی را تحمل می‌کردند. اما هجوم مردم به خیابان‌ها در پایان هر مناظره به ضد خود تبدیل شد. حضور هزاران نفر در خیابان‌ها سبب شد تا رفته رفته اعتماد به نفس مردم بالا رود؛ دیگر کارگزاران حکومت به سختی می‌توانستند این «تنور گرم» اعتماد به نفس جمعی مردم را خاموش کنند!

نکته‌ی مهم در این مناظره‌ها تعهد و پایبندی هر چهار نامزد مورد پذیرش شورای نگهبان به اجرای اصل ۴۴ و سیاست خصوصی سازی‌های لگام‌گسیخته‌ی دولت بود! این مشخص بود که بر سر فروش واحدهای دولتی تولیدی، صنعتی، فرهنگی، آموزشی، ورزشی و... به کارگزاران سپاه پاسداران پیرامون گروه خامنه‌ای - احمدی نژاد، یک منازعه‌ی کلان مبنی بر واگذاری به بخش خصوصی مورد نظر گروه رفسنجانی - موسوی در جریان است. از همان نخستین لحظه‌ی مناظره شفاف شد که پشت محمود احمدی نژاد با سیاست فرار به جلو و وارد ساختن اتهام‌های سنگین فساد مالی به رفسنجانی، ناطق نوری و دیگران به «بیت رهبری» گرم است. در واقع، احمدی نژاد نه تنها برنامه‌ای ارایه نداد، بلکه حرف تازه‌ای نمی‌زد که مردم ایران از آن بی‌خبر باشند. اما، حمله‌ی علنی و تهدید به افشاگری احمدی نژاد نسبت به «محرم‌ترین یار امام» و یکی از طراحان اصلی «جمهوری اسلامی»، رئیس‌جمهور سابق، رئیس سابق مجلس شورای اسلامی، و رئیس فعلی مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلت نظام، در هنگامی که میلیون‌ها نفر از صفحه‌ی صدا و سیما نظاره‌گر بودند، جالب توجه بود. نکته‌ای که مشخص بود این است که «سردار سازندگی» هرگز ساده‌اندیش نبوده و می‌داند که در پس پشت پرده‌ی راهروهای سیاست‌گذاری نظام حاکم چه می‌گذرد. رفسنجانی به خوبی از دلایل اصلی اتهام‌زنی احمدی نژاد و «فرزندان نهضت اسلامی» مطلع است؛ هاشمی رفسنجانی خود از معماران اصلی این نظام بوده و پدرخوانده‌ی فرزندان فعلی «نهضت اسلامی» است که با فروپاشی نظام پادشاهی به قدرت رسیدند. او تلاش کرد تا نظر «رهبر» را به یک نکته‌ی مهم جلب کند اما «فقیه عالیقدر» انتخاب خود را کرده بود. بدین‌سان، رفسنجانی چاره‌ای به جز مداخله‌ی علنی نداشت: او به «رهبر» نوشت که سیر تحول‌های چندسال گذشته‌ی حکومت، کل نظام را در مخاطره انداخته است و نباید «درهنگام غرق شدن کشتی، قایق-



نسخه‌برداری ناشیانه از کارزارهای انتخاباتی و مناظره‌های تلویزیونی آمریکا، برای گرم کردن تنور انتخابات و شکستن جوّ بی‌تفاوتی اکثریت مردم نسبت به نامزدهای دست‌چین شده‌ی حکومت و رسمیت بخشیدن به حاکمیت استبدادی، به کار رفت. البته این به این معنا نیست که در انتخابات «جهان آزاد» نیز شورای نگهبان وجود ندارد و «تقلب» نمی‌شود. به قول نئوم چومسکی، در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیز «شورای نگهبان» وجود دارد؛ نامزدهای مورد نظر کمپانی‌های بزرگ و صاحبان رسانه‌های همگانی با بودجه‌ی کلان دولتمردان یا «شورای نگهبان سرمایه» دستچین می‌شوند و سپس در مناظره‌های تلویزیونی و مصاحبه‌های مطبوعاتی، دستگاه‌های تولید فکری خصوصی و دولتی نظام سرمایه‌داری به مردم معرفی می‌شوند.

«مناظره»‌های انتخاباتی ایران نیز در آغاز کار تا حدود زیادی کارساز گردید، اما به سرعت سمت و سوی دیگر گرفت. تجمع شبانه‌ی صدها



های نجات را سوراخ کرد! البته، نامه‌ی گلایه‌آمیز رفسنجانی بی‌پاسخ ماند. اما ریشه‌ی این اختلاف‌ها از کجاست؟

بورژوازی پیرامون سلطنت که با کمک کودتای امپریالیسم جهانی قدرت سیاسی را در دست گرفته بود با اوج‌گیری جنبش انقلابی مردم ایران در سال ۱۳۵۶ به بن بست سیاسی رسید. راه‌پیمایی‌های روزانه‌ی میلیون‌ها نفر و به ویژه، اعتصاب عمومی چهارماهه‌ی کارگران، کارمندان، زحمتکشان و مردم ایران آنچنان شتابی به مبارزه‌های مردم بخشید که هر آن خطر فروپاشی «دولت» سرمایه‌داری می‌رفت. کارگزاران دولت سرمایه‌داری متکی بر رونمای حکومت سلطنتی - پلیسی ایران که به خاطر ورود کارگران و زحمتکشان به صحنه‌ی سیاسی جامعه به مخاطره‌ی جدی افتاده بودند، چاره‌ای به جز پناه بردن به روحانیت شیعه نداشتند. این رهیافت مورد تأیید کلیه‌ی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری

جهان، از جمله آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان و ژاپن قرار گرفته بود. البته کشورهای بلوک شرق سابق به رهبری شوروی نیز با این سیاست خود را تطبیق دادند. روحانیت شیعه وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام داد و انقلاب مردم ایران را درهم‌کوبید و دولت حافظ منافع سرمایه‌داران را نجات داد اما حاضر به واگذاری قدرت حکومتی به سیاستمداران «معقول» و متعارف ایرانی و مورد پسند امپریالیسم جهانی نشد. در مدت بسیار کوتاهی روحانیت شیعه قدرت حکومتی را به طور کامل در دست گرفت. دستگاه چند قطبی روحانیت شیعه با سرکوب شدید مردم ایران به بازسازی دولت سرمایه‌داری پرداخت. اما «حکومت» مبتنی بر روحانیان موفق به تطبیق کامل خود با سوخت و ساز «سرمایه» و دولت حافظ مناسبات سرمایه‌داری نبود! البته در آغاز کار، اقتدار «مجتهد اعلم» و سلطه‌ی خمینی، اختلاف‌های تاریخی و همیشگی مراجع تقلید و روحانیان را کم اثر می‌کرد ولی بازتاب آن در اداره‌ی حکومت به طور دایمی نمایان می‌شد. در واقع، دولت کاپیتالیستی با حکومت چندقطبی روحانیان شیعه در تضاد قرار گرفته بود. تعارض ناهنجاری که تاکنون ادامه یافته است!

تاریخ نشان داده است که دستگاه روحانیت شیعه منافع کوتاه‌مدت خود را مقدم بر هر چیز دیگر قرار می‌دهد. از این روی تضادهای ساختار چندگانه‌ی دستگاه روحانیت شیعه بازتاب خود را در بازسازی حکومت جدید نشان می‌دهد؛ مدت سی سال است که چندگانگی نهادهای تصمیم‌گیر و مجری در حکومت «اسلامی» به تزلزل اقتصاد و عدم ثبات و امنیت درازمدت «سرمایه» آسیب جدی رسانده است. چرا؟ چون که دولت سرمایه‌داری نمی‌تواند چند مرکز تصمیم‌گیر و مجری موازی داشته باشد و همچنین بخشی از توده‌ها را به حال آماده‌باش دایمی نگه دارد. اما، کل رژیم ایران برای حفظ خود ناچار شده است که بسیج، حزب‌الله و سپاه پاسداران را سازمان داده و برای توجیه ضرورت حفظ موجودیت‌شان، همواره بحران سیاسی و اجتماعی به وجود بیاورد. هنگامی که خطر انقلاب، کل نظام بورژوازی را تهدید می‌کرد، سازماندهی بسیج دایمی «حزب الله» و سرکوب مردم نه تنها مهم که البته ضروری بود. اما، دسته‌های بسیجی و حزب‌اللهی که در اوایل انقلاب برای پشتیبانی از دولت نگهبان منافع سرمایه‌داران لازم بودند، در درازمدت ثابت شده است که به تثبیت و استحکام آن مناسبات لطمه‌ی جدی زده‌اند. با سرکوب انقلاب ۱۳۵۷ و پایان جنگ ایران و عراق، رژیم ایران بهانه‌ای برای حفظ نیروی وسیع نظامی، نهادهای گوناگون موازی مسلح، شبه نظامی، قضایی، اداری و... به طور کلی بورکراسی عظیم دولتی نداشت. ولی از آغاز روی کار آمدن این حکومت تا انتخابات اخیر، همین مسئله به عنوان یکی از شاخص‌های مهم تضادهای درونی رژیم

**رژیم «خودکامه» ایران یک حکومت عادی بورژوازی نیست؛ چرا؟ چون در روابط سرمایه داری پیش از هر چیز روابط کار و سرمایه، و امنیت حرکت سرمایه که خود ماهیتی سیال و جهانی دارد مهم است.**

**حکومت جدید ایران که با اتکا بر سلسله مراتب روحانیت شیعه سامان گرفت، قادر به اجرای درست این ساز و کار نبوده است؛ چرا که قدرت روحانیت در درون «حکومت» هرگز یکدست و هماهنگ نیست.**

مطرح بوده است. هر کابینه‌ی جدیدی که خود متکی به نیروهای بسیجی، سپاه پاسداران و انواع و اقسام نهادهای امنیتی، انتظامی و نظامی که در «جمهوری اسلامی» به قدرت می‌رسید، پس از مدتی با این معضل روبرو می‌شد و هنوز هم می‌شود. برقراری روابط عادی سرمایه‌داری و بازسازی اقتصاد مبتنی بر امنیت حرکت «سرمایه»، نیازمند کاهش بورکراسی دولتی و تمرکز برنامه‌ریزی است. اما کاهش بورکراسی دولتی، یعنی تضعیف سپاه پاسداران و انحلال بسیج و ده‌ها نهاد گوناگون موازی امنیتی، قضایی و عقیدتی، و این یعنی آغاز پایان کار کل دستگاه حکومتی.

به طور کلی ادغام مذهب در دولت با نظام سرمایه‌داری سازگار نیست. به فرض، اگر هم روزی این ادغام به خاطر ضرورت سرکوب انقلاب لازم بود، دستکم یک ربع قرن است که روحانیت شیعه می‌بایست از در دست داشتن قدرت حکومتی کناره می‌گرفت. اما روحانیت شیعه بدون خشونت و به طور متمدنانه (!) حاضر به واگذاری مسئولیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و انتقال نظارت بر نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی به سیاستمداران «متعارف» بورژوا نبود و نیست؛ برخلاف اغلب ژنرال‌های کودتاگر و حکومت‌های نظامی در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا که پس از سرکوب جنبش‌های اجتماعی، معمولاً حکومت را به سیاستمداران «متعارف» حافظ نظم موجود بازپس می‌دهند.

برای عادی‌سازی روابط اقتصادی سرمایه‌داری می‌بایست «حکومت» Government منطبق بر «دولت» State عمل کند؛ برای مثال، هر

چهار نوع «حکومت» پادشاهی قیصر، جمهوری وایمار، نازیسم و جمهوری فدرالیستی کشور آلمان در قرن بیستم، حکومت مبتنی بر مشروطه‌ی سلطنتی در انگلستان، حکومت متکی بر شکل جمهوری فدرال در آمریکا و شکل‌های حکومتی «جمهوری» سلطنتی سوریه و آذربایجان! و حتا شیوخ کشورهای عربی، در ادوار گوناگون تاریخی، خود را با سازوکار «دولت» سرمایه‌داری تطبیق داده‌اند. بنابراین، «دولت» در نظام سرمایه‌داری، شکل‌های گوناگون حکومتی به خود می‌گیرد. به عبارت دیگر حکومت می‌تواند تغییر کند اما دولت به شکل سابق خود وجود داشته باشد؛ حکومت پلیسی - سلطنتی شاه به حکومت روحانیت شیعه تغییر کرد ولی مناسبات مبتنی بر حفظ دولت سرمایه‌داری باقی ماند.

اما، رژیم «خودکامه» ایران یک حکومت عادی بورژوازی نیست؛ چرا؟ چون در روابط سرمایه‌داری پیش از هر چیز روابط کار و سرمایه، و امنیت حرکت «سرمایه» که خود ماهیتی سیال و جهانی دارد مهم است. حکومت «ملی» باید امنیت «سرمایه» برای سرمایه‌گذاری‌های مشترک فراملی، فراهم کردن اعتبار و مقررات بانکی، مالی، تجاری، صنعتی، مالیاتی و ... و همچنین پردازش به برنامه‌ریزی زیرساخت‌های لازم و روزآمد مدیریتی، آموزشی، فن‌آورانه و... را تأمین و تضمین کند. حکومت جدید ایران که با اتکا بر سلسله مراتب روحانیت شیعه سامان گرفت، قادر به اجرای درست این ساز و کار نبوده است؛ چرا که قدرت روحانیت در درون «حکومت» هرگز یکدست و هماهنگ نیست. روحانیت شیعه به طور تاریخی همیشه (به جز چند مورد استثنایی) چندمرجعی و غیرمتمرکز بوده و این ویژگی به درون «حکومت اسلامی» نیز منتقل شده است؛ بازتاب چنددستگی درون حکومتی، همواره در خصومت‌های نهادهای چند قطبی «جمهوری اسلامی» نمایان بوده است؛ بحث بر سر شکل فردی یا جمعی ولایت فقیه، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی و... افزون بر این، این را نیز می‌دانیم که روحانیان حکومتی نه حاضر هستند که از قدرت کناره‌گیری کنند و نه توان تغییر و «استحاله» به یک رژیم عادی و متعارف بورژوازی را دارند؛ ادامه‌ی حیات حکومت مذهبی ایران تنها با سرکوب و خفقان و حفظ دستگاه‌های متعدد، موازی و عریض و طویل نظامی، شبه‌نظامی، امنیتی، انتظامی، عقیدتی، قضایی و... امکان‌پذیر شده است. از یک سو، بدون سپاه پاسداران، بسیج، نهادهای امنیتی و حفظ بورکراسی، روحانیت حکومتی قدرتی ندارد. از سوی دیگر، ادامه‌ی حیات بدنه‌های «حزب‌الله» به حفظ قدرت روحانیت بستگی دارد. ولی حفظ چنین نهادهایی نه تنها به توانمندی مالی کل نظام سرمایه‌داری خسارت‌های جدی زده است، بلکه از تمرکز تصمیم‌گیری‌ها، اصلاح و



قانونمندی نظام سیاسی برای امنیت درازمدت «سرمایه» جلوگیری کرده و همواره انطباق حکومت آخوندی با دولت سرمایه‌داری را با بحران روبرو ساخته است. وظیفه‌ی یک حکومت متعارف سرمایه‌داری، قانون‌گذاری «عادلانه» و



محمود احمدی نژاد، چهار سال پیش در نهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری ایران به روی کار آمد! پس از آن، بحران داخلی حکومتی دوباره افزایش یافت. اما، احمدی نژاد از دو جنبه «خوش‌شانس» بود؛ از یک

پاسداری «بی‌طرفانه» از حرکت سرمایه و منافع سرمایه‌دار است. به عبارت ساده‌تر، در جوامع «عادی» بورژوازی تلاش می‌شود که هر سرمایه‌دار براساس میزان سرمایه‌ای که سرمایه‌گذاری می‌کند، سود ببرد. اما در ایران، یک سرمایه‌دار می‌تواند با نزدیکی به یک قطب از دسته‌بندی‌های روحانیان حکومتی یک شبه میلیاردر شود، اما با تغییر توزان قوا به نفع قطب دیگر، ثروت بادآورده همان سرمایه‌دار مصادره می‌شود و خودش نیز به زندان می‌افتد. بدین سان، حکومت چندقطبی ایران نمی‌تواند امنیت درازمدت سرمایه را برای سرمایه‌داران ایرانی و خارجی فراهم کند؛ در سی سال گذشته منازعه‌های درونی حکومت روحانیان از یک سو، و تناقض و تعارض دولت سرمایه‌داری با حکومت آخوندی از سوی دیگر، به شکلی بحران‌زا و حل‌نشدنی باقی مانده است.

سو، در آغاز کار، افزایش سرسام‌آور قیمت نفت در بازار جهانی برای مدت کوتاهی موجب کاهش بحران درون حکومتی ایران شد. ولی این امر ادامه نیافت؛ با نمایان شدن بحران بزرگ جهان سرمایه‌داری و آشکار شدن ناکارآمدی حیرت‌انگیز مدیریت سیاسی - اقتصادی کابینه‌ی احمدی نژاد، شتاب ژرفای بحران اقتصادی کشور افزایش یافت. بی‌شک، با بحران اقتصادی و افزایش تورم، بیکاری و فقر عمومی، بیشترین زیان متوجه کارگران، کارمندان، مزدبگیران و اکثریت زحمتکش جامعه شد؛ با اجرای طرح اصل ۴۴ و خصوصی‌سازی‌های شتاب‌آلود، یورش به زندگی کارگران و کارکنان واحدهای تولیدی - صنعتی ادامه یافت و حتی به مراتب تشدید گردد. از سوی دیگر، ناکامی طرح نومحافظه‌کاران آمریکایی برای «خاورمیانه‌ی بزرگ» در عراق، افغانستان، و سپس شکست طرح رژیم صهیونیستی اسرائیل در لبنان نیز سبب تقویت نیروهای بنیادگرای مذهبی، و به پیرو آن، نفوذ هیأت حاکم جدید ایران در عرصه‌ی سیاست خارجی و منطقه شد. البته با انتخاب اوباما، سیاست آمریکا نسبت به ایران تغییر کرد و چگونگی «عادی‌سازی» روابط دو کشور به نتیجه‌ی انتخابات دوره‌ی دهم ریاست جمهوری موکول شد. اگر چه این «عادی‌سازی» هنوز در پرده‌ی ابهام باقی مانده است.

به رغم طفره رفتن حکومت، اقتصاد ناکارآمد و نیمه‌ورشکسته‌ی ایران به موازات بحران ژرف جهان سرمایه‌داری، به حیات خود ادامه می‌دهد؛ حرکت «سرمایه»، به تناوب فشارهای مادی نیرومندی را علیه کل دستگاه مذهبی حاکم به حرکت واداشته است. اما، هنگامی که یک گروه از دسته‌بندی‌های درون حکومتی برای کاهش بورکراسی دولتی، متمرکز ساختن نهادهای چندقطبی قدرت، و انطباق حکومت با دولت و عادی‌سازی روابط با آمریکا و جهان سرمایه‌داری کوشش می‌کند، با سنگ‌اندازی، تخریب و بحران‌آفرینی دسته‌ی دیگر روبرو می‌شود؛ ماجراهای اشغال سفارت آمریکا، ادامه‌ی جنگ ایران با عراق که «نعمت‌الهی» خوانده می‌شد، ایران گیت، آیه‌های شیطانی، محاکمه‌ی کرباسچی، قتل‌های زنجیره‌ای، بحران انرژی هسته‌ای و... اخیراً دستگیری کارکنان سفارت انگلستان، همگی نشان از این تضاد درون حکومتی است. بحران کنونی، دو گزینه‌ی احتمالی در برابر جامعه‌ی ایران قرار داده است؛ سرنگونی انقلابی حکومت روحانیان توسط کارگران و مردم استثمارشده و ستمدیده‌ی ایران یا تعویض دستگاه چندقطبی قدرت روحانیت با نظام متمرکز و متعارف سرمایه‌داری.

انتخابات دوره‌ی دهم «ریاست جمهوری» در ایران، اما سبب ساز رویدادهای بسیار مهمی در ایران شد که در تاریخ سی ساله‌ی حیات جمهوری اسلامی بی‌سابقه بود. رژیم ایران در این اندیشه به سر می‌برد که با استفاده از مناظره‌ها، لایه‌های بزرگی از جامعه را از تحریم و بی‌تفاوتی بیرون آورده و به سوی صندوق آرای انتخابات نامزدهای دست‌چین‌شده‌ی شورای نگهبان بیاورد. از همان شب نخست، احمدی نژاد از پشت صدا و سیمای جمهوری اسلامی، چند نفر از مهم‌ترین معماران اصلی جمهوری اسلامی را متهم به فساد مالی کرد. برای بسیاری از ناظران سیاسی یورش محمود احمدی نژاد به هاشمی رفسنجانی و ناطق نوری، غیرقابل پیش‌بینی بود. درخواست‌های مکرر هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری و دیگران که مورد اتهام قرار گرفته بودند، برای پاسخ‌گویی از طریق صدا و سیما بی نتیجه ماند. آشکار بود که پشتوانه‌ی احمدی نژاد



رسوایی شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری در همیاری با سرکوب‌های رژیم ایران نیز شایان ذکر است؛ افشای فروش دستگاه‌های شنود و مراقبت مخابراتی ساخت شرکت کلان نوکیا - زیمنس به رژیم ایران، ماهیت واقعی سازوکار «بازار آزاد» جهانی تولید برای سود و نظام سرمایه‌داری را برای مردم ایران آشکار کرده است.



و طی فرآیند سرکوب انقلاب ۱۳۵۷ و جنگ ایران و عراق، از جان خود مایه گذاشته‌اند اما همچون امثال هاشمی رفسنجانی و ناطق نوری ثروت نیندوخته‌اند و به «نوی لازم» نرسیده‌اند. این عده به خوبی می‌دانند که طی یک ربع قرن گذشته، بدون حضور سپاه پاسداران و بسیجیان، به عنوان بازوی نظامی و امنیتی، حکومت اسلامی مستقر نمی‌شد تا پیش - زمین‌های ثروت‌اندوزی امثال رفسنجانی و ناطق نوری و دیگر سردمداران نظام فراهم گردد. یاران تازه به دوران رسیده‌ی احمدی نژاد می‌دانند که چگونه «مفسدان مالی» با بهره‌گیری از شرایط اقتصادی که در دوره‌ی «دفاع مقدس» و پس از آن شکل گرفت، توانستند انحصار منابع اصلی مالی - اقتصادی دولت را تسخیر کنند و به ثروت‌های افسانه‌ای دست یابند. بی‌شک آنها خود را وارث حقیقی «پیروزی خون بر شمشیر» دانسته و خواهان سلطه بر ثروت‌های دولتی و غارت «بیت المال» هستند. طی چهارسال گذشته شاهد روی کار آمدن نسل میان‌سال و لایه‌ی جدیدی از دولت‌مردان هستیم که در سپاه پاسداران و نهادهای امنیتی بر مسند قدرت تکیه زده و با اتکا به «دعای خیر» ولی فقیه و فتوای برخی از روحانیانی از جمله آیت‌الله جنتی و آیت‌الله یزدی سکان اداره‌ی کشور را در اختیار گرفته‌اند. در این فرآیند، یاران احمدی نژاد با استفاده از اصل ۴۴، بخش قابل توجهی از واحدهای تولیدی و صنعتی سودآور متعلق به بخش دولتی را به بهانه‌ی خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی، «خودفروشی» کرده و به زیر کنترل مستقیم کارگزاران سپاه پاسداران درآورده‌اند. آن هم در دورانی که سیاست نئولیبرالی در عرصه‌ی جهانی رسوا شده و مهندسان و نظریه‌پردازان جهانی خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی، هم‌اینک ناپدید شده‌اند! یکی از منازعه‌های اصلی این دوره‌ی انتخابات بر سر این امر مهم بود که چگونه سیاست خصوصی سازی‌ها را تنظیم و اداره کنند. تعدادی از کارگزاران اولیه و «حزب‌اللهی قدیمی» این نظام که طی سی سال گذشته به «سرمایه‌داران» کلان تبدیل شده‌اند، این شیوه‌ی اداره کشور و به

بالاترین قدرت نظام حاکم یا رهبری است؛ اعتماد به نفس بیش از حد احمدی نژاد و تهدیدهای متعدد او پیرامون افشای فهرست اسامی و برخورد شدید به مفسدان مالی، نشان از شکاف ژرف در بالاترین سطح مسئولان نظام داشت.

اما، راه کار «مناظره»، نتیجه‌ی غیرقابل پیش‌بینی دیگری را نیز به همراه داشت. تظاهرات صدها هزار نفری مردم که پس از پایان مناظره‌های تلویزیونی در خیابان‌ها و میدان‌های اصلی تهران و شهرستان‌ها حضور می‌یافتند، رویدادی بود که در نوشتن سناریوی «شیرین» این دوره از انتخابات در نظر گرفته نشده بود؛ مردم ایران خیابان‌ها را تبدیل به عرصه‌ی گفتگوها و افشاگری‌های «تلخ» خود علیه نامزدهای مورد تأیید نظام ساختند.

پرسیدنی است که چرا احمدی نژاد که از انتخابات دوره‌ی پیش مشخص شد که منتصب «بیت رهبری» و کارگزار سپاه پاسداران است، در این دوره از انتخابات این گونه بی‌پروا به رفسنجانی تازید؟ و اصولاً «بیت رهبری» و مسئولان سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و کانون‌های گوناگون امنیتی در پس پشت این حمله‌ها به «نزدیک‌ترین یار امام» و ثروتمندترین مرد ایران، در پی چه چیزی بودند؟

بی‌شک، شکاف جدید در هیأت حاکمه، و ادامه‌ی اختلاف‌های همیشگی و تاریخی در «حکومت» و دستگاه روحانیت شیعه، در راستای همان معضل پیشین است؛ این بار، کانون‌های متعدد قدرت در «جمهوری اسلامی» که عمدتاً زیر نفوذ آقای خامنه‌ای یا آقای رفسنجانی هستند، بازتاب شدید این تعارض دیرین دستگاه حاکم شده‌اند. در یک سو، ولی فقیه و شورای نگهبان، و در سوی دیگر، رئیس مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار گرفته‌اند. اما، چرا سران سپاه با پشتیبانی از احمدی نژاد به این منازعه‌ی علنی روی آورده‌اند؟ واقعیت امر این است که تقریباً همه‌ی سران فعلی سپاه پاسداران و بسیج، در جوانی



«پرتگاه» افتادن را که مبتنی بر ایجاد بحران داخلی، تنش دایمی با جهان سرمایه‌داری و عدم امنیت برای «سرمایه»‌هایشان است را به خوبی درک می‌کنند. ولی هیأت حاکمه‌ی جدید پیرامون احمدی نژاد نیز چندان بی تجربه نیست! آنها دقیقاً از همان شیوه‌هایی برای از میدان خارج کردن رقبا استفاده می‌کنند که هیأت حاکمه‌ی قدرتمند پیشین (رفسنجانی و هم‌پیمانانش) به کار می‌بردند.

جالب اینجاست که همان طور که در دوران خاتمی، «اصول‌گرایان» مرتجع‌ی، همچون آیت‌الله خلخالی «اصلاح‌گرا» شده بودند، هم اکنون حزب‌اللهی‌های متحجری مانند حجت‌الاسلام هادی غفاری که طی سی سال گذشته ثروت‌اندوزی کلان کرده‌اند و «سرمایه‌دار» شده‌اند نیز به جمع «اصلاح‌گرایان» پیوسته‌اند!

بدون تردید، واقعه‌ای که «شیرینی» تقلب انتخابات را برای ولی فقیه و احمدی نژاد به «تلخی» تبدیل کرد، آغاز مبارزه‌ی خودجوش مردم بود. هنگامی که خامنه‌ای نتیجه‌ی اعلام شده‌ی انتخابات را پذیرفت و به احمدی نژاد تبریک گفت، تا چند ساعت کوچکترین صدایی از هیچ یک از سه نامزد دیگر شرکت کننده در انتخابات برنخاست. اما تظاهرات خودانگیخته‌ی چند ده هزار نفری مردم از میدان ونک به سوی ساختمان وزارت کشور شد تا کروبی و موسوی نیز بر موج اعتراض مردم سوار شوند تا بتوانند این اعتراض‌های مردمی را کنترل کنند. در واقع، این مردم بودند که «هدایت» اعتراض‌ها را با ابتکار خویش به پیش راندند و موسوی و کروبی را به جلو هل دادند. تنها دو روز بعد، تظاهرات چندمیلیونی مردم ایران چنان شتابی به جنبش اعتراضی داد که پایه‌های کل نظام جمهوری اسلامی را تکان داد. خشونت وحشیانه‌ی رژیم «مهرورز» پاسخ به مردمی بود که کوشیده بودند تا سرنوشت انتخابات را از دست ولی فقیه، شورای نگهبان و وزارت کشور خارج ساخته و به دست خود بگیرند.

رسوایی شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری در همیاری با سرکوب‌های رژیم ایران نیز شایان ذکر است؛ افشای فروش دستگاه‌های شنود و مراقبت مخابراتی ساخت شرکت کلان نوکیا -زیمنس به رژیم ایران، ماهیت واقعی سازوکار «بازار آزاد» جهانی تولید برای سود و نظام سرمایه‌داری را برای مردم ایران آشکار کرده است.

در نخستین بیانیه‌ی این نشریه که تحت عنوان «چرا سامان نو؟» (مهرماه ۱۳۸۵/اکتبر ۲۰۰۶) منتشر گردید، تأکید شده بود که تجربه‌ی مبارزاتی سی سال گذشته در ایران حاکی از این واقعیت است که جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران فاقد درک نظری لازم، توانا و

گزینه‌ی کارآمد برای مداخله در بسترسازی «سوسیالیسم از پایین» است. خیزش بزرگ اخیر مردم ایران درستی این نکته را به اثبات رسانده است. تجربه‌ی مبارزه‌های مردم که پس از رسوایی «انتخابات» دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری شکل گرفت بار دیگر نشان داد که مباحثه‌ها و مداخله‌های حزب‌ها و سازمان‌های موجود مدعی سوسیالیسم و کمونیسم در ایران، حاکی از وجود بحران دایمی نداشتن برنامه‌ی عمل مبارزاتی، نداشتن چشم‌انداز و راهکار مشخص، و راه‌برد کارآمد و شفاف برای سازمان‌دهی مبارزه‌ی مردم به پاخاسته است! نبود چنین گزینه‌ای، میدان مبارزه را برای انواع و اقسام نظریه‌ها و گروه‌های متکی بر پاسداری از «سرمایه» خالی گذاشته است. بی شک، دوران کنونی جامعه‌ی پرشتاب ایران، دوران سرنوشت‌ساز «نبرد برای دموکراسی» یک نسل جوان و مبارزه‌ی تاریخی پرولتاریا برای سوسیالیسم انقلابی است.

بدین سان، باردیگر به اهمیت ضرورت آسیب‌شناسی، رهیافت و مداخله‌ی نظری در جنبش سوسیالیستی که به مراتب از هر دوره‌ی تاریخ معاصر ایران پراهمیت‌تر شده است، تأکید می‌شود. نشریه‌ی «سامان نو» با آشنایی به این کمبودها و با هدف‌های زیر شروع به کار کرد: «پژوهش و مداخله در مباحث نظری جنبشی که برای انتقاد، یادگیری، روشنگری و دگرگونی تلاش می‌ورزد. جنبشی که برای شناخت و رهیابی در مسیر انقلاب سوسیالیستی و خودرهایی طبقه کارگر و استقرار جامعه‌ای انسانی کوشش می‌کند. از این روی، نشریه‌ی «سامان نو» از همه‌ی پژوهش‌گران و نظریه‌پردازانی که خواهان مداخله در این مسیر و نقد و بررسی ریشه‌ای مسائل و مشکلات نظری جنبش سوسیالیستی‌اند برای همکاری دعوت به عمل می‌آورد».

بهار و تابستان ۱۳۸۸

[\\*http://www.bls.gov/news.release/empisit.nr0.htm](http://www.bls.gov/news.release/empisit.nr0.htm)

